

فصلنامه علمی - تخصصی اسلام پژوهان
سال پنجم، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۸

بررسی تطبیقی گرایش، نگرش و نگارش یونس بن بکیر با زیاد بن عبد الله بکائی در تقریر سیره ابن اسحاق

رضا عسگران*

چکیده

یونس بن بکیر (د. ۱۹۹ق) و زیاد بن عبدالله بکائی (د. ۱۸۳ق) از شاگردان ابن اسحاق (د. ۱۵۰ق) بودند و مغازی او را نوشتند. با وجود همسانی بیشتر گزاره های این دو کتاب، مغازی بکائی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و شرح های گوناگون بر آن نوشته شد که بر ماندگاری این کتاب، تأثیری بسزا گذاشت. این مقاله در صدد تبیین چرایی عدم توجه به مغازی یونس با وجود هم شاگردی بودن او با بکائی و داشتن شاگردی برجسته چون احمد بن جبار عطاردی (د. ۲۷۰-۲۷۲ق) است. برای پاسخ به این پرسش افزون بر مقایسه سند، متن و شیوه نگارش اثر هر دو نویسنده، شخصیت و جایگاه علمی آنان با یکدیگر مقایسه می شود. بر اساس یافته های این پژوهش، راز ماندگاری مغازی بکائی را باید در فضای سیاسی و مذهبی نیمه دوم سده دوم هجری و برتری شاگرد بکائی بر شاگرد یونس جست وجو کرد.

کلید واژگان: سیره نگاری، مغازی نبوی، ابن اسحاق، یونس بن بکیر، بکائی، ابن

هشام

* دانش پژوه سطح ۴ تاریخ و سیره پیامبر اعظم K



مقدمه

نوع نگرش در تاریخ نگاری موجب پایه گذاری مکاتب تاریخی گردید. در این نوع نگرش، دیدگاه حدیثی بر مکتب مدینه و دیدگاه قبیله ای بر مکتب عراق در بصره و کوفه حاکم بود. مهم ترین وجه تمایز مکتب عراق از اهل حدیث، نگرش خاص به حوادث و اخبار است که بر اساس حفظ خصائص قبیله^۱ ای؛ یعنی مبالغه و تفاخر شکل گرفته است.^۱

اختلاف این دو مکتب، بیشتر در شیوه تدوین اخبار و روش تاریخ نگاری بود.^۲ توجه مکتب مدینه به سیره و مغازی پیامبر و اسناد آن، سبب آغاز سیره نگاری شد که بسیاری از حوادث دوران رسالت را در برداشت و سپس در عراق و مناطق دیگر گسترش یافت. برخی از کتب سیره نبوی به سبب مسائل سیاسی و فرهنگی جامعه، منتشر نشدند و کم کم به فراموشی سپرده شدند یا از میان رفتند. احیای کتاب^۳ های، مانند مغازی یونس می تواند به تکمیل سیره نبوی کمک کند؛ زیرا اولاً برخی از گزارش های این کتاب را دیگران نیاورده اند یا به اختصار آن بسنده کرده اند.

ابن هشام یکی از شاگردان بکائی بود که سیره استادش را اخذ کرد و آن را تهذیب و تلخیص نمود و با این کار، نام او در ردیف ابن اسحاق قرار گرفت به گونه ای که کتاب ابن اسحاق را به نام ابن هشام می شناسند. این کتاب منبعی برای نویسندگان بعدی گردید و شروعی بر آن نوشته شد، اما مغازی یونس نتوانست از سوی شاگردانش، جایگاه خود را پیدا کند، با آنکه برخی از آنان برای تکمیل یا توضیح گزارش خود، از مغازی یونس بهره برده اند.^۳

۱. سجادی و عالم زاده، تاریخ نگاری در اسلام ص ۹۹.

۲. همان، ص ۵۷، ف ۹۹.

۳. قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله ص، مقدمه ص ۴۳.

متأسفانه مغازی یونس در طول زمان به علت بی‌اعتنایی محدثان، یا به اتهام رافضی بودن، از بین رفت و تنها نام آن و گزارش^۱ هایش در منابع دیگر آمده است. برخی از محققان، مانند مارسدن جونز (د. ۱۹۹۲م) که از محققان مغازی است، قصد احیای گزارش های یونس از ابن اسحاق را داشتند، ولی در این کار توفیقی نیافتند. پروفیسور حمیدالله (د. ۲۰۰۲م) نسخه ای از روایات یونس از ابن اسحاق و دیگران را در کتابخانه " قرویین فاس " کشور مراکش، شناسایی کرد و بخش باقی مانده از آن نسخه را با عنوان سیره ابن اسحاق با تحقیق و تعلیق به چاپ رساند.^۱

امتیاز این پژوهش به آنست که افزون بر شناخت یونس و بکائی، به نگرش و نگارش آن دو و چرایی ماندگاری یکی از آن دو در ادوار مختلف تاریخ می پردازد.

۷۶

۲. یونس و بکائی

۲-۱. جایگاه علمی یونس

-یونس بن بکیر سیره نگار، مفسر، فقیه و محدثی بود که تخصص وی در سیره نگاری بوده است و از او با عنوان صاحب المغازی یاد می کنند. او از موالیان شیعه در سیره نگاری و از وابستگان به قبیله بنی شیبان بود.^۲

نقد

*به نظر نگارنده قبل از بیان اثباتی پیرامون شیعه بودن یونس، عنوان " موالیان شیعه " با ساختار مقاله منافات دارد.

-وی سیره نگاری است که توفیق دیدار با امام رضا(ع) را یافته است. وی از مشایخ مکتب مدینه و عراق مانند ابن اسحاق (د. ۱۵۰ق)، هشام بن عروه (د. ۱۴۹ق)، اعمش (د. ۱۴۸ق)، ابی اسحاق (د. ۱۵۹ق)، بهره مند شد. هم چنین، شاگردان بسیاری مانند احمد بن جبار عطاردی (د. ۲۷۰ق)، عبدالله بن نمیر (د. ۲۳۴ق)، عبید بن یعیش (د. ۲۲۸ق)، که همگی کوفی هستند از وی روایت می کنند.^۳

۱. قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله ص، مقدمه ص ۲۹.

۲. بخاری، تاریخ الکبیر، ج ۸، ص ۱۱۴.

۳. مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۴۹۳-۴۹۵.



علم امام به جزئیات از منظر آیات و روایات

وی علاوه بر کرسی تدریس به نوشتن مغازی پرداخت. کتاب دیگری با عنوان زیادات المغازی، با نام او در منابع معرفی شده است.^۱

-یکی دیگر از آثار یونس، کتاب اصل اوست که در اصطلاح علم حدیث به معنای هر یک از مجموعه‌های آغازین احادیث است که راویان سده‌های نخستین، مستقیماً از امامان معصوم شنیده‌اند و به صورت نوشتاری ثبت کرده‌اند. وی در سال ۱۹۹ قمری در زمان خلافت مامون در گذشت.

نقد

مولف ارجمند در سه پاراگراف جدا و به طور غیر مستقیم با عبارات "موالیان شیعه"، "توفیق دیدار امام رضاع)" و "کتاب اصل یونس"، در ابتدای مقاله قبل از اثبات آن در صدد اثبات شیعه بودن یونس می‌باشد.

۲-۲. جایگاه علمی بکائی

بکائی مکنی به ابومحمد، کوفی از تیره بکاء و از قبیله بنی عامربن صعصعه بود (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۹، ص ۳۹۵). پدرش از معترضانی بود که به عثمان نامه نوشت و فرماندهی بنی قیس کوفیان را در جنگ صفین عهده دار بود.^۲

بکائی در مدینه از محدثان بسیاری، مانند هشام بن عروه (د ۱۴۹ق) حدیث شنید.^۳ او در عراق، شاگردی اساتیدی چون ابن اسحاق را کرد و شنیده‌های خود را ثبت نمود. ابن هشام (د ۲۱۹ق) احمدبن حنبل (د ۲۴۱ق) دو تن از شاگردان معروف وی هستند.^۴ بکائی دو بار، مغازی را از ابن اسحاق در حیره شنید و از همان جا ملازم ابن اسحاق گردید. علاقه او به استادش سبب شد خانه خویش را بفروشد و در سفرها با استادش همراه شود.^۵

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۹.

۲. ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۳۹۰.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۹، ص ۳۹۹.

۴. مزی، تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۴۸۵.

۵. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۷۹.

او افزون برنگارش سیره، به تاریخ خلفا هم می پرداخت. وی از سوی بیشتر محدثان ستوده شده است. چنان که صالح بن محمد (د. ۲۹۳ق)، مغازی بکائی را صحیح ترین کتاب و خود وی را دقیق ترین فرد در ثبت سیره پیامبر می داند.^۱ ذهبی هم چنین نظری دارد. -ابن ادریس اودی (د. ۱۹۲ق) از شاگردان ابن اسحاق در این باره می گوید: مغازی زیاد بن عبدالله بکائی از ابن اسحاق دقیق تر از دیگران است. زیرا ابن اسحاق دو بار سیره را بر او املا کرده است.^۲

نقد

*به نظر نگارنده نفس املاء یک مطلب و گزارش تاریخی بر شخصی آن هم دو مرتبه، زمانی دلیل بردقت و اتقان گزارش است که گزارش کننده در هر دو گزارش بدون هیچ کم و کاست یا اضافتی، نقل گزارش کند که این نحوه گزارش آن هم با طول و تفصیلی که گزارشات تاریخی دارد، از گزارش کننده آن بسیار بعید بنظر می رسد.

۲-۳. چرایی مناسبات آنان با خلافت عباسیان و صحت آن در نظر مولف (آقای

مرادی) و نگارنده

آقای حسین مرادی نسب از سیره پژوهان و محققین این عرصه بر این باورند که یونس نیز مانند استادش، به دربار منصور خلیفه عباسی پیوست و سیره خویش را به خلیفه تقدیم کرد همچنین با خلافت عباسی همکاری می کرد، به طوری که از طرف هارون الرشید، به منصب دیوان مظالم انتخاب شد، البته او این کار را از باب تقیه انجام داده است، چرا که او از محبان اهل بیت بوده است که با امام هشتم نیز دیدار داشته است و آن حضرت نیز دعائی را به او یاد داده است که از عبارت آن، حکم به شیعه بودن او می شود.^۳

نقد

*نگارنده بر این عقیده است که:

۱. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۳۸.

۲. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳. مغازی یونس ص ۲۵.



اولاً باید شیعی بودن یونس اثبات گردد آن هم با ارائه دلائل متقن نه شواهد و قرائنی همچون دیدار با امام و تعلم دعا از آن حضرت یا ائمه دیگر علیهم السلام، شاید بتوان محکم ترین قرینه و شاهد بر شیعه بودن یونس را کتاب اصل او دانست و دلائل مذکور را موید دلیل تلقی کرد نه دلیل.

ثانیاً در هیچ یک از منابع رجالی دست اول همچون رجال نجاشی، رجال کشی، رجال ابن داوود و کتب دیگر هیچ نامی از یونس بن بکیر به میان نیامده است تا چه رسد به ورود مدح یا ذم. تنها مطلبی که به عنوان مدح مطرح است، که مولف نیز به آن اشاره ای داشته است، عبارتی است که ابن حبان در کتاب الثقات، (ج ۷، ص ۹۵۱) آورده است مبنی بر اینکه برخی از محققان یونس را مدح می نمایند و راستگو و ثقة توصیف می کنند، در حالی که در مقابل برخی دیگر او را مذمت می کنند^۱ و عده ای با تردید درباره او سخن می گویند^۲.

ثالثاً شیعی بودن مفهومی اخص از مفهوم محب بودن است، لذا بر فرض اثبات قرار گرفتن یونس بن بکیر در جرگه محبان اهل بیت، باز اثبات شیعی بودن او، محتاج ارائه دلائلی مستقل و جداگانه است، برخی نیز چون ابن ناصرالدین از مریدان مکتب ابن تیمیه، یونس را از راستگویان و مورخان بزرگ شیعه نامیده است و برخی از اهل سنت نیز، وی را رافضی لقب داده اند، که برای هیچ یک از این القاب نیز دلیل محکمی ارائه نکرده اند، که بنظر می رسد ظاهراً به دلیل ارتباطش با امام (رضاع)، به شیعه بودن شده متهم است.

نقد

*به نظر نگارنده، صرف ارائه دلائل فوق را نمی توان به طور قطع اذعان به شیعه بودن یونس بن بکیر و چرایی همکاری او با دستگاه خلافت عباسی عنوان کرد و نهایت چیزی که از نقل دیدار وی با امام (رضاع) قابل استفاده است، بودن او در جرگه ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام است.

اما مرحوم زریاب خوئی، با استناد به سند حدیث یوم الدار که ابن اسحاق آن را برای یونس بیان نکرده است، ولی آن را برای شاگرد دیگرش ابن فضل بیان کرده است، شیعه

۱. عجلی، معرفة الثقات، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. ابن عدی، الکامل، ج ۷، ص ۱۷۹.

بودن یونس را رد می کند و معتقد است چون او شیعه نبوده است، ابن اسحاق در بیان روایت یوم الدار احتیاط کرده است.

نقد

*به نظر نگارنده، از آنجا که در مذهب ابن اسحاق اختلاف است، اگر اهل تسنن بودن او اثبات شود، اتفاقاً عدم نقل، دلیل بر سنی بودن ابن اسحاق است نه اینکه چون نقل نکرده است، یونس بن بکیر سنی است. اما افزون بر بحث مذهب ابن اسحاق، که در صورت عدم تشیع دغدغه ای برای بیان حدیث دار برای تمام شاگردانش نداشته است، شاید شرایط یا عوامل دیگری مانند فراموشی و تقیه سبب خودداری وی از بیان روایت شده است.

-ایشان (آقای مرادی نسب) در ادامه در بیان چرایی عدم همکاری بکائی با شاگردش با دستگاه خلافت عباسی میفرماید:

برخلاف یونس، گزارشی درباره همکاری بکائی و شاگردش ابن هشام با خلافت عباسی مشاهده نمی شود. چرا که آن دو از جهت فکری، همخوانی بیشتری با فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه که هماهنگ با حکومت عباسی بوده است، داشته اند. لذا برای نشر افکار خود اجباری به همراهی با حکومت نمی دیدند و شاید به همین دلیل است که به سیره ابن هشام از به روایت از بکائی توجه شد و اثرش منتشر گردید. شاگردان بکائی تلاش می کردند که برتری عباسیان بر علویان را در کتاب سیره خویش نمایان سازند و به همین سبب اشخاصی چون ابن هشام، برخی از گزارش ها را که مربوط به حضرت امیر و ایمان ابوطالب است را از سیره خود حذف کرده اند.^۱

*حال سوال نگارنده این است که آیا صرفاً بر اساس نبود هیچ گزارشی درباره همکاری بکائی و شاگردش ابن هشام با خلافت عباسی می توان علت آن را همفکری و همخوانی بیشتر آنان با فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه که هماهنگ با حکومت عباسی بوده دانست و عدم همکاری بکائی با شاگردش با دستگاه خلافت را نتیجه قطعی آن بر شمرد؟ ظاهراً این نوع نتیجه گیری نیز، مبتنی بر گمانه زنی و حدس ایشان است تا اینکه بر اساس دلائل و شواهد مسلم و قطعی باشد!

۱. جاویدان، محمدعلی، ابن هشام و سیره او، ش ۵، ص ۲۱.



۳. گرایش و نگرش بکائی و یونس به سیره

۳-۱. تاثیر گرایش و نگرش برنگارش سیره

نگرش ابن اسحاق به جهان بر مبنای وحی است؛ یعنی همانگونه که وحی شامل همه پیامبران و زندگی آنان می شود، او نیز در کتابش تاریخ جهان از حضرت آدم تا حضرت خاتم را در فصلی با عنوان مبتدأ و شرح حال زندگی رسول خدا را در کتاب "المبعث والمغازی" آورده است.

*به نظر نگارنده میان نگرش و متد، تفاوت مفهومی و مصداقی است؛ بدین معنا که نگرش به معنای جهان بینی و نگاه هستی شناسانه به موضوعی است و متد، روش و شیوه بیان یک موضوع یا پدیده یا نقد آن است، لذا صحیح آن بود که آقای مرادی نسب می گفتند که "متد تاریخ نگاری و سیره نگاری ابن اسحاق بر مبنای وحی است"، بدین معنا که او در کتاب سیره اش، به قرآن و شیوه نقل قصص انبیا در آن از حضرت آدم تا حضرت خاتم، تاسی کرده است، حال آنکه نگرش ابن اسحاق به جهان بر مبنای وحی است، به تعبیر دیگر، جهان بینی و نگرش هستی شناسانه ابن اسحاق به جهان، بر مبنای قرآن است که معنای آن بسیار متفاوت از آنچه بیان کردیم می باشد.

این نگرش (نگرش تصحیح شود به متد) ابن اسحاق نیز به برخی از شاگردان وی منتقل شده است. افزون بر این، وابستگی به اساتید، خاندان و تاثیر فضای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی در نگرش آنان نیز تاثیرگذار بوده است؛ بطورمثال، سیره نگاران مخالف با ولایت حضرت امیر، در گزینش و چینش روایات فضیلت ایشان، غیرمنصفانه عمل کرده اند، یا مثلاً ابن هشام شاگرد بکائی در نگارش سیره نبوی، به حذف برخی از گزارش ها که به گمانش ضروری نبوده می پردازد، درحالیکه نگاه یونس بن بکیر به تاریخ پیامبران به ویژه سیره پیامبر اعظم، مشتمل بر سیر کاملی از حوادث است، بر خلاف برخی دیگر از سیره نگاران، که این نشان دهنده جامع نگری یونس است. به عنوان مثال یونس مباحثی چون، فاصله تاریخی میان حضرت آدم تا حضرت خاتم الانبیاء³، منزلت حج نزد پیامبران، عصر جاهلیت، برخی فضائل پیامبر چون بازسازی کعبه و نصب حجر الاسود، احترام و تجلیل از عبدالمطلب، سربیه بنی جذیمه و حمایت حضرت ابوطالب از رسول خدا³ اشاره می کند. در نتیجه می توان از لابه لای گزارش های برجای مانده از ابن هشام یا مثلاً یونس بن بکیر، گرایش های فکری او را استخراج کرد.



۲-۳. تاثیر مذهب برنگرش:

در منابع رجالی و حدیثی، به گرایش مذهبی بکائی و شاگردش ابن هشام اشاره ای نشده است، زیرا دیدگاه آن دو، مخالف دیدگاه اهل سنت نبوده است. همچنین در کتابهای فهرست و رجال شیعه، نامی از یونس بن بکیر برده نشده است. ولی در منابع شیعه، روایات بسیاری از ایشان موجود است. او کتابی دارد به نام اصل که ظاهراً بنابر قبول مولف، نشان دهنده شیعه بودن یونس است؛ چراکه کتاب های اصل، از منابع شیعی شمرده می شوند.

۴. روش نگارش بکائی و یونس در سیره نگاری

محدثان و مورخان برای ثبت وقایع، از یکی از روش های روایی، ترکیبی و تحلیلی استفاده می کنند. روش آن دو مانند بسیاری از محدثان مدینه، روایی بوده است که از طریق شاگردانشان به ما رسیده است. کتاب هر دو نیز بر اساس موضوع و ترتیب تاریخی شکل گرفته است که از سه قسمت المبتداء، المبعث و المغازی، با رعایت توالی تاریخی، یک مجموعه کامل را تشکیل داده است که در آن از آغاز آفرینش، ظهور اسلام، سرگذشت پیامبر تا رحلت ایشان را شامل می شود. همین روش و چهارچوب در مغازی بکائی نیز دیده می شود.

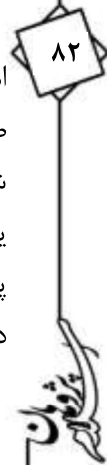
۵. روایات بکائی و یونس در سیره نبوی

از محققان معاصر که به اصل نسخه خطی سیره ابن اسحاق بدون تهذیب ابن هشام دست یافته است می گوید که مقایسه نسخه خطی ابن اسحاق با متن ابن هشام نشان می دهد، ابن هشام تعدادی از روایات را به دلیل تفاوت میان روایات بکائی و یونس حذف کرده است، مانند روایات چگونگی نزول وحی بر پیامبر^۳، چگونگی دعوت علی (ع) به اسلام و کیفیت اسلام او^۱.

واقدی گوید: سیره ابن اسحاق به نقل ابن هشام از بکائی به دست ما رسیده است اما روایت یونس از سیره ابن اسحاق، مهم تر بود که از بین رفته است.^۲ گزارش های یونس از ابن اسحاق در حدود ۷۸ درصد است و گزارش های بکائی از ابن اسحاق ۹۴ درصد

۱. جعفریان، رسول، نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۱۷۴.

۲. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۹.





است. موارد همسان نصوص میان نصوص یونس و نصوص بکائی، در حدود ۹۰ درصد است.

۵-۱. همسانی و هم پوشانی گزارش‌ها

بیشتر گزارش‌های هر دو مغازی، یکسان است و در برخی موارد اندک اختلاف وجود دارد. مثلاً در بیان وفات عبدالمطلب، هر دو مغازی وقایع زمان فوت را مشابه بیان می‌کنند، اما در بیان مرثی و اشعاری که بیان می‌نمایند، افزون بر تفاوت در ترتیب بیان، عباراتی را کم می‌کنند و گاهی می‌افزایند^۱. همچنین در بیان قصه ابوالعاص در جنگ بدر، هر دو مغازی داستان را مشابه بیان می‌کنند، اما با اندکی تفاوت^۲.

در مسئله سرپرستی رسول خدا به وسیله ابوطالب و داستان سفر تجاری رسول خدا با وی، هر دو واقعه را با اختلافی اندک بیان می‌کنند. اما بکائی برخلاف یونس، اشعار ابوطالب را بیان نمی‌کند^۳. همچنین گزارش بکائی و یونس درباره سریه بنی خدیمه، نسبت به هم هم پوشانی دارد؛ بخشی از گزارش را یونس و بخش دیگر گزارش را بکائی بیان می‌نماید^۴.

۵-۲. گزارش‌های ویژه هریک

گاه هریک از دو سیره نویس گزارش‌هایی را از استاد خود بیان می‌کنند که دیگری بیان نمی‌کند. این امر را نمی‌توان اختلاف یا تناقض در دومغازی نامید؛ چرا که دلائل گوناگونی مانند فراموشی یا اهمیت ندادن به بیان برخی از گزارش‌ها از طرف شاگرد یا استاد را می‌توان برای این عدم بیان تصور کرد. بطور مثال، بکائی عقد اخوت میان مهاجر و انصار و پیامبر و حضرت امیرالمومنین را به تفصیل بیان می‌کند^۵.

۱. ابن اسحاق، سیره ص، مقدمه ص ۴۵-۴۹.

۲. ابن هشام، سیره النبویه ص، ج ۲، ص ۴۷۸.

۳. ابن هشام، سیره النبویه ص، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۴. ابن هشام، سیره النبویه ص، ج ۴، ص ۸۸۲-۸۸۵.

۵. ابن هشام، سیره النبویه، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۴.



همچنین درباره کشتگان احد به دست حضرت امیر، مطالب گوناگونی را گزارش می‌کند^۱. اما یونس نه عقد اخوت و نه کشتگان احد به دست حضرت را بیان نمی‌کند. یونس گزارش سرنوشت فرزندان ابوالعاص داماد پیامبر،^۲ گزارش اعلام آمادگی امیرالمومنین برای جنگ با عمرو بن عبدود^۳ و به غنیمت نبردن وسائل وی بعد از هلاکتش^۴ را بیان می‌کند اما بکائی در این باره گزارشی بیان نمی‌کند. همچنین یونس گزارش هایی چون معجزه پیامبر برای ام معبد، خواستگاری حضرت امیر از حضرت صدیقه س، فداکاری ابوطالب در حفظ جان پیامبر ص و نخستین خطبه پیامبر در مدینه را بیان میکند ولی بکائی آن را بیان نمی‌نماید^۵.

۶. یونس و بکائی در منابع متاخر

ابن هشام سیره ابن اسحاق را که به وسیله بکائی گزارش شده بود، با اضافه کردن آراء خود، تلخیص کرد که به سیره ابن هشام معروف گردید و در تمام ادوار بعدی مورد توجه و استناد قرار گرفت. همچنین مغازی یونس، در ادوار مختلف، به وسیله مورخان و سیره نگارانی چون طبری، بیهقی، سهیلی، ابن کثیر، مقریزی، صالحی دمشقی و ابن اثیر استفاده شده است، ولی مورد توجه عموم جامعه قرار نگرفته است.

۷. شاگردان بکائی و یونس و رمز ماندگاری بکائی

شاگردان بکائی عبارتند از: ابن هشام (ادیب، نسب شناس، مورخ و نویسنده) که سیره النبویه لابن اسحاق را نوشت. این کتاب که از قدیمی ترین منابع در دسترس و قابل استناد است شروح مختلفی بر آن نوشته شده است. او در عصر خود همنشین شافعی بود و با او مشاعره می‌کرد. شاگردان یونس عبارتند از: عطاردی، عبید بن یعیش، عبدالله بن عمیر، ابوبکر بن ابی شیبه، ابن مکرک ضبی، ابن العلاء، ابن وکیع بن جراح، ابن دکین ابونعیم، یونس بن بکیر و... اما به جز عطاردی، مابقی مورد توجه محدثان نبوده اند. نتیجه

۱. ابن هشام ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۴ و ص ۵۲۵-۵۲۲.

۲. مغازی یونس، ص ۲۹۰.

۳. احقاق الحق شوشتری، ص ۳۹۸.

۴. سنن الکبرای بیهقی، ج ۹، ص ۳۰۸.

۵. سنن الکبرای بیهقی، ج ۲، ص ۴۹۳.



علم امام به جزئیات از منظر آیات و روایات

اینکه شاگردان بکائی به خصوص ابن هشام، جایگاه ویژه^{۱۶}ی نزد محدثان نسبت به شاگردان یونس داشته اند. که همین سبب توجه سیره نگاران بعدی و در نتیجه ماندگاری میراث بکائی شده است.

نتیجه

با بررسی تطبیقی شخصیت و جایگاه هر دو نویسنده، به این نتیجه رسیدیم که هر دوی ایشان در بعد علمی و اجتماعی، برتری چشم گیری بر یکدیگر نداشتند و از شاگردان ابن اسحاق بودند. همچنین با مطالعه تطبیقی دریافتیم که هر دو مغازی در بیشتر گزارش^{۱۷}ها از جهت روش نگارش، محتوا و سند با یکدیگر همسان هستند و در موارد غیر همسان، اختلاف چشم گیری ندارند. در واقع، گزارش ها با یکدیگر هم پوشانی دارند یا گزارشی اختصاصی است که دیگری به آن نپرداخته است.

نکته مهم اینجاست که نزدیکی آراء و عقائد بکائی با شرائط سیاسی، فرهنگی و مذهبی جامعه عباسیان، سبب رونق مغازی بکائی نسبت به مغازی یونس گردیده است. این امر سبب شد به مغازی بکائی که از نظر مذهب و عقیده، با عموم جامعه هماهنگ بود، بیشتر توجه شود و محدثان و سیره نگاران نیز، با توجه به مطالبه عمومی جامعه، به گزارش^{۱۸}های بکائی توجه بیشتری بکنند.

در حالی که به مغازی یونس به دیده یک مخالف نگریسته می شد که در برخی گزارش ها همسان با بکائی بود. بنابراین، توجه اندیشمندان به مغازی همسوی فکر خود معطوف می شد.

دلیل دیگری که سبب رونق مغازی بکائی گردید، وجود شاگردی چون ابن هشام بود که با تلخیص و تدوین دوباره مغازی بکائی، مغازی وی را بر سر زبان ها آورد. به طوری که شروح مختلفی بر آن نوشته شد و در تمام ادوار تاریخی مورد توجه دانشمندان قرار گرفت.

